

به مسابقه برای کسب قدرت سپرد. این دیدگاه ضمن آنکه به صورت وصف ناپذیری جان شیفتگان، معتقدان و بقیه السیف شهیدان راه تحقق فلسفه سیاسی اسلام را به جام زهری مبدل کرده بود، مبنای اساسی و بی بدیل تحقق جمهوریت و مردم سالاری در ایران یعنی «دین» را به کناری زد.

علی رغم نظر بسیاری، نگارنده بر آن است که این دیدگاه بیش از اسلامیت به جمهوریت نظام آسیب زد؛ زیرا مخالفان و موافقان دوم خردادی ها به زودی به این نتیجه روشن رسیدند که اینان مسوولیتی برای تعمیق و تحکیم اسلامیت نظام بر عهده نگرفته اند و یا تعقیب پرونده واگرایی بین دین و سیاست، به جای محروم کردن دین از حمایت سیاست، سیاست و مردم سالاری و اساساً جریان دوم خرداد را از پشتیبانی «دین» محروم کردند؛ به همین دلیل دیری نپایید که همه یافته های دوم خرداد بدون پشتوانه قابل اتکالی در هوا معلق ماند و به کف روی آبی مبدل شد که دیر یا زود باید محو می شد؛ و این دقیقاً رویه دیگر همان اشتباهی بود که قبلاً جناح مقابل دوم خرداد با ارتکاب آن، سکانداری اداره کشور را واگذار کرده بود. برخی از آنان نقش و منزلت جمهور مردم را در حکومت بیش از اندازه حقیر می شمردند. و شاید همچنان می شمارند. و در نتیجه خود از بنیان اساسی به وجود آورنده دوم خرداد شدند. این تحلیل بر این پارادایم اساسی استوار است که الگوی «جمهوری اسلامی» و «مردم سالاری دینی» نه تنها یک مبنای حق و درست حکومتی بر اساس اندیشه سیاسی اسلام، و مکتب امام (ره) و جانشین فرزانش می باشد؛ بلکه یگانه الگوی عملی در ایران اسلامی است. «جمهوری اسلامی» که بر خواست اکثریت مردم مبتنی بر تاءمین همه مصالح و منافع بشری توسط اسلام استوار است؛ بهترین الگوی حق و اجرانشدنی در ایران اسلامی است؛ در نتیجه آنان که به اسلام معتقدند، باید به خاطر اعتقاد خویش، و آنان که به هر دلیل به اسلام دلبستگی ندارند، اما به ایران و جمهور ایرانی تعلق خاطر واقعی دارند، به خاطر جمهوری ایران. که اسلامی است. باید برای تقویت و بالندگی «جمهوری اسلامی ایران» تلاش کنند. به نظر می آید که برخی از شاهان گذشته در مقایسه با بسیاری از معاصران ما، از این واقعیت بیش تر آگه بودند و مدام تلاش می کردند تا حکومت خویش را از این پشتوانه واقعی و غیر قابل انکار در ایران محروم نکنند. اما برخی از معاصران ما، به رغم ادعاهای خود، بدون توجه به واقعیت ایرانی در تلاش بوده و هستند که حکومت جمهوری آرمانی خود را از این پشتوانه الهی و آسمانی محروم کنند و در نتیجه، غرور پیروزی خرداد ۷۶. که به تدریج به یک پروسه جمهوری خواهانه مبدل شد. با شکست دور از انتظار در ۹ اسفند ۸۱ به سستی و وادادگی گرایید و در یکم اسفند ۸۲ همه چیز آن بر باد رفت.

کویی برخی از مالکان ولو غیر واقعی دوم خرداد بر آن بوده و هستند که درخت نظام سیاسی مورد نظر خود را در سرزمین باورها، آداب و رسوم، ارزش ها و تاریخ خارج از این مرزها بنشانند، اما محصول این جایی از آن برگیرند؛ به نظر می آید این خوابی بیش نبود که در نهم اسفند ۸۱ و البته روشن تر در یکم اسفند ۸۲ تعبیر

بی تردید نتایج غیرمنتظره انتخابات شوراها. البته بیش تر از جهت ترکیب منتخبان جدید مردم. همزمان با بروز علائم بالینی یک پایان، و نویدهای یک آغاز بود. اما انتخابات یکم اسفندماه ۸۲ به خوبی «سوت یک پایان» و نیز شیپور آغازی دیگر را به صدا درآورد؛ به راستی چرا ماجرا و جریان دوم خرداد، موعبت طلایی خویش را به این راحتی از دست داد؟

یکم - تلاش افراطی دوستان، همراهان و بعضاً همفکران سید محمد خاتمی در دین زدایی از سیاست، حکومت و اداره جامعه، بزرگ ترین و شاید تنها تکیه گاه نظری، ساختاری و عملی مردم سالاری در ایران را از جریان سیاسی موسوم به دوم خرداد سلب کرد؛ البته برای این تکیه گاه استوار، جانشین قابل قبولی را نیز به کار نگرفتند. در سال های نه چندان دور، دکتر شریعتی که بسیاری از همینان خود را از پیروان و ارادتمندان او می نامند. بر این اعتقاد بود که کار سیاسی و اجتماعی در این کشور، تنها باید در چارچوب دین انجام پذیرد؛ حال اگر فعالان سیاسی و اجتماعی به دین معتقدند، به خاطر اعتقاداتشان؛ و اگر نه، به دلیل عمیقاً مذهبی بودن مردم. هر چند ممکن است در تظاهرات مذهبی و عمل به مناسک آن متفاوت باشند. و ممکن نبودن اثرگذاری سیاسی و اجتماعی در فضای غیر دینی، باید فعالیت های خود را در چارچوب دین پیگیری نمایند. گویا برخی از دوستان. هر چند اسمی. رئیس جمهور بر این باورند که مذهب دموکراسی می تواند به جای مذهب تشیع، حضور سیاسی و اجتماعی آنان و هوادارانشان را در عرصه های گوناگون سیاسی تئوریزه، ساختارمند و هدایت کند؛ اما ای کاش به آن اخطار تاریخی توجه می کردند و تا این اندازه به پیش نمی رفتند و شوراها را. که اساساً فقط بر اساس تفکر قرآنی شورا؛ یعنی صریح ترین مبنای سیاسی اسلام در تفسیر و تبیین نظری مردم سالاری دینی در قانون اساسی جایابی شده بود. فقط «بنیان دموکراسی» به حساب نمی آوردند. بی تردید دموکراسی خاص، مبنای نظری و الگوهای آن بسیار حقیرتر از آن است که بتواند جایگزین فلسفه سیاسی اسلام و تشیع در نزد مردم ایران شود.

اینان با تکیه بر پارادایم عرفی سازی حکومت و سیاست با بنیادهای فکری چونان تقدس زدایی از سیاست و طرح بی پروای دیدگاه های انتقادی و عجیب و غریب در تحلیل تاریخ سیاسی اسلام و زمینی سازی همه میراث فکری سیاسی شیعه. حتی میراث آسمانی، همچون امامت. و به موازات آن تقویت بنیادهای دموکراسی ناب (= لیبرال) با پشتوانه فکری، فرهنگی، فلسفی و علمی غرب لیبرال به صورت بسیار پر قدرت، هدف واگرایی دین و سیاست. و بالمال حکومت دینی و مردم. راهمراه با واگرایی شدید دو جناح داخلی نظام، تعقیب می کردند. در نتیجه دین، تکلیف گرای، ضرورت حفظ وحدت و همبستگی ملی، و موجب حفظ نظام زندگی دینی و... که رئیس جمهوری بارها از آنها به عنوان پشتوانه های اصلی حضور مردم در عرصه سرنوشت یاد کرده است. با حملات بی رحمانه توسط همراهان و دوستان سید محمد خاتمی، لاقول در میان بسیاری از هواداران خاص وی، جای خود را در

یکم اسفند ۸۲ یا سوت یکم پایان!

عطاء... رفیعی آتانی

سرمقاله

واقعی خود را باز شناخت.

دوم. افراد، سازمان‌ها، احزاب و حتی بخش‌های گوناگون دولت و مجلس دوم خردادی، هیچ‌گاه نتوانستند بر مدار ایده معینی به انسجام درونی برسند و یگانه عامل وحدت بخش آنها، مبارزه با جناح موسوم به «راست» بود. از طرفی هر اندازه که زمان، از دوم خرداد ۷۶ به نهم اسفند ۸۱ و نهایتاً یکم اسفند ۸۲ به پیش می‌آمد، به دلیل حذف تدریجی جناح منتقد دولت از بخش‌های انتخابی و انتصابی در اختیار جناح دوتی، و انفعال تقریباً کامل آن جناح حتی در بهره‌مندی از نهادهای مدنی و مطبوعات، این عامل وحدت بخش، حضور و نمودی نداشت تا بتواند نقش تاریخی خود را برای انسجام جناح دولتی بازی کند؛ در نتیجه شرکت سهامی دوم خرداد با توجه به تضاد منافع گروه‌ها و اعضای نامتجانس خود، رو به انحلال و فروپاشی رفت. این جناح اساساً نه بر مبنای مشترک نظری و حتی نه بر مبنای عواطف و احساسات و گرایش‌های مشترک، بلکه فقط در یک دیدگاه عملگرایانه بر اخراج جناح موسوم به راست از مناصب سیاسی و مدیریتی سازماندهی شده بود. اساساً همگرایی‌های عملگرایانه، از سست پایه‌ترین نوع وحدت‌ها است و با پایان توجیه عملگرایانه به شدت به سمت فروپاشی خواهد رفت؛ نقطه‌ای که جریان موسوم به دوم خرداد در نهایت به آن رسید. فهرست‌های متعدد انتخاباتی در تهران و دیگر شهرهای بزرگ در انتخابات شوراها و نیز فروپاشی ائتلاف‌ها و جبهه موسوم به دوم خرداد، علامت روشن این اتفاق بود.

سوم. جناح موسوم به دوم خرداد، زمان زیادی از دوم خرداد ۷۶ تا یکم اسفند ۸۲، را در مراسم شادی و شنگولی‌های ناشی از آن پیروزی بزرگ به سر بردند. در آن ایام آنان بیش از هر چیز دیگری به پایکوبی ناشی از پیروزی غیر منتظره آن روز، و کنایه و حمله به مخالفان خیالی و واقعی خود پرداختند و در نتیجه هیچ‌گاه از خود اراده و برنامه‌ای جدی برای اداره کشور در عرصه‌های گوناگون فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و حتی سیاسی نشان ندادند. چه کسی می‌تواند چند کار جدی به انجام رسیده پس از دوم خرداد، ولو همراه با انتقاد حتی در عرصه سیاسی را برشمارد؟! این در حالی بود که مدام بر آتش شعله‌ور مطالبات مردم دمیده می‌شد تا خود را همچنان مردمی‌تر از اسلاف مسند نشین خویش معرفی کنند. هر روز فهرست‌های طولانی و تازه‌ای از مطالبات معوقه مردم به صورت خطابه، مقاله، مصاحبه و بیانیه منتشر می‌شد؛ اما هیچ‌گاه طرح جدی و جدیدی برای برآوردن آن مطالبات به ثمر نشست. طرح سامان‌دهی اقتصادی که به دلیل ماهیت عدالت‌خواهانه آن مورد حمایت قاطع رهبری انقلاب قرار گرفت. تنها در حد شنیدن یک مصاحبه ریاست جمهوری در خاطره مردم باقی مانده است. ماجرای وام‌های اشتغال که از قصه‌های شنیدنی کوچه و بازار بود و...

یأس و ناامیدی از تحقق همه آرمان‌هایی که مردم برای نیل به آن دوم خرداد را آفریده بودند، آنها را به بازخوانی دستاوردها و وقایع این فاصله زمانی واداشت و در نهم اسفند ۸۱ و نهایتاً یکم اسفند ۸۲، در یک زفراندوم واقعی دیدگاه جمعی خود را در مورد جریان موسوم به دوم خرداد اعلام کردند.

چهارم. از همان ابتدا و لابد به هدف حداکثر سازی گستره جغرافیای قدرت خویش، که اوج خود را با ارائه لوایح دولتی به مجلس نشان داد. بارها کل نظام را به رقابت با خویش فراخوانده‌اند. برخی از آنان و حامیان خارجی آنان بر این باور بوده و هستند که راهی مکرر مردم در این چند سال به آنها، در جهت جایگزینی آنان و دیدگاه‌شان جمهوری‌ناب خواهانه، با نظام جمهوری اسلامی ایران بوده است. تهدیدهای ساختار شکنانه، همچون: طرح لزوم شکستن ساختار حقوقی قدرت در کشور، خروج از حاکمیت، عبور از خاتمی و حتی روح لویح دولتی در قلمرو محصول این نگاه بوده و هست. این نگاه، به رغم تفاوت‌های عمده‌ای که در مجموعه این جریان دارد، در نهایت تحقق یک جمهوری ناب و دموکراسی خالص را تعقیب می‌کند. مهم‌ترین تأثیر اجتماعی تحقق احتمالی این دیدگاه، سنگینی بار تحقق آن حتی بر دوش هواداران سرسخت آن است. به فرض موافقت جامعه با این دیدگاه، آیا جامعه‌ای که فقط بیست سال از آخرین اقدام ساختار شکنانه‌اش گذشته و برای پی‌گیری همان اقدام ساختار شکنانه، هزینه بسیار سنگین جانی و مالی ناشی از یک جنگ تحمیلی را تحمل کرده است، ظرفیت و حوصله اقدام مشابه دیگری را دارد؟ به راستی چرا باید گمان کنند که مردم از اسلام بریده‌اند؟ البته منظور ما اکثریت مردم ایران است! ای کش طرح ساختار شکنانه خروج از حاکمیت مدیران و سیاست‌پرانان خود را پی‌گیری می‌کردند تا می‌توانستند با طرح ساختار شکنانه خروج دیگران بر نظام اسلامی، واقع بینانه‌تر برخورد کنند! انتخابات نهم اسفندماه ۸۱ و متعاقب آن یکم اسفند ۸۲ نشان داد که مردم نمی‌خواهند (یعنی اعتقاد ندارند) و نمی‌توانند با اقدامات ساختار شکنانه جریان دوم خرداد همراهی کنند؛ وقوع پدیده نهم اسفند ۸۱ پس از ارائه

علی رغم نظر بسیاری، نگارنده بر آن است که این دیدگاه بیش از اسلامیت به جمهوریت نظام آسیب زد؛ زیرا مخالفان و موافقان دوم خردادی‌ها همگان به زودی به این نتیجه روشن رسیدند که اینان مسئولیتی برای تعمیق و تحکیم اسلامیت نظام بر عهده نگرفته‌اند

لویح دولتی به مجلس و نیز پدیده یکم اسفند ۸۲ پس از استعفای دسته جمعی نمایندگان مجلس ششم، بسیار معنادار است.

پنجم. تقدیم لویح دولتی، بویژه لایحه افزایش اختیارات ریاست جمهوری، به شدت با مبنای تحقق جامعه مدنی در تعارض بود. اگر فریه شدن جامعه و نهادهای مدنی، به عنوان نهادهای واسط مردم و حکومت، به مثابه پایه و اساس توسعه سیاسی ضروری است که چنین است و اگر حاکمان جدید در صدد تحقق توسعه سیاسی مبتنی بر نهادهای مدنی هستند، توقع طبیعی برای به وقوع پیوستن این آرمان سیاسی، پی‌گیری قانونی افزایش تراکم و تجمیع قدرت در نهادهای مدنی و کاهش آن در حکومت است؛ از این رو باید شاهد ارائه لویحی نظیر مقررات زدایی از زندگی خصوصی مردم و کاهش جغرافیای عملیات حکمرانان حاکمان از جمله رئیس جمهور و در نتیجه افزایش قدرت نهادینه مردم در نهادهای مدنی می‌بودیم؛ نه لایحه «افزایش اختیارات رئیس جمهوری» تا مرز تصاحب قدرت قضایی و قانون گذاری که با همه دیدگاه‌های وی در خطابه‌های فکری، عاطفی و اقدایی‌اش در این چند سال مغایرت دارد؛ به نظر می‌آید که مردم، گام اول را برای اعلام نظر در مورد این مغایرت، با رأی «نه» به دموکراسی مورد ادعای جناح حاکم برداشتند.

ششم. تقصیر در گفتار و رفتار بسیاری از متولیان دوم خرداد، از رنج آورترین نمودهای سیاسی سال‌های اخیر در فضای سیاسی کشور بود؛ تحمل مخالف تا حد شعار «زنده باد مخالف من»، «آزادی در اندیشه، منطبق در گفت و گو، قانون در عمل»، «شایسته سالاری» تا حد حذف همه گزینش‌ها برای تحقق شعار «ایران برای همه ایرانیان»، مدیریت سیاسی و بروکراتیک مبتنی بر مدارا و... دیگر آرمان‌ها و شعارهای بی‌شمار جریان حاکم بر پایه اصول توسعه سیاسی، «بازها مورد تاه‌بید مردم قرار گرفت؛ اما در عمل سازمان‌ها و ادارات به کانون‌های حزبی و محفل تجمع اعضا و هواداران در محفل پیروزی در انتخابات‌ها تبدیل شدند. چه بسیار کسانی که خستگی ناشی از تلاش شبانه‌روزی در ستادهای انتخاباتی را با تصاحب بخشی از قدرت و ثروت موجود در دولت بزرگ، از تن خود زدودند. وقتی فردی می‌توانست در حالی که دیروز وزیر تعاون بوده، امروز نامزد وزارت کار و فردا به عنوان وزیر آموزش و پرورش به مجلس معرفی شود و مهم‌ترین دلیل شایستگی‌اش علاقه وافر وی به آموزش و پرورش، اما به واقع ریاست ستاد انتخابات رئیس جمهوری در خرداد ۷۶، بیان گردد، جامعه و نخبگان بیدار آن، مفهوم و مصداق شایسته سالاری مورد نظر اینان را بیشتر شناختند.

جایه جایی‌ها و عزل و نصب‌های فراوان و بی‌حد و حصر تا پایین‌ترین سطوح سازمانی بر مدار «نه» و «آری» به دوم خردادی‌ها، به یقین در تاریخ سیاسی ایران فراموش نخواهد شد. مبارزه با همه احکام قضایی که به نوعی تضعیف منافع حزبی آنها را در پی داشت، میزان اعتقاد به قانون‌گرایی، و تحمل نکردن هیچ تحلیل و نگاه انتقادی به جریان دوم خرداد به بهانه‌های مختلف، عدم اعتقاد جدی آنها به آزادی اندیشه و بیان را به تماشا گذاشت و... آنان نسل جوان را با همه

محیط کار هستند؛ چیزی که گویا دوم خرداد هیچ مسؤولیتی در برابر آن برای خود قائل نبود. اما پاهای همه جوانان با این نگاه قابل تبیین نیست؛ برخی از جوانان نیز که متأسفانه تحت تأثیر فرهنگ غرب برای نیل به آزادی‌های غیرمشروع، به ویژه ارتباط‌های آزاد جنسی، به جریان دوم خرداد پیوسته بودند، چون اساساً آدرس را اشتباهی آمده بودند و به غلط گمان می‌کردند رئیس جمهور محترم و همراهان و دوستانشان آزادی را به گونه‌ی غریبی آن در این زمینه‌ها قبول دارند. در این شش سال به اندازه‌ی کافی فرصت پیدا کردند تا به غلط بودن تصور و پیش‌بینی خود بی‌ببرند؛ در نتیجه از جامعه‌ی آماری رأی‌دهندگان به جریان دوم خرداد خارج شدند؛ هر چند تعداد اینها در کل جامعه جوان کشور بسیار اندک است.

قشر تحصیل کرده و دانشگاهی با توجه به جامعه شناسی اقدشان، پایگاه اصلی دوم خرداد به حساب می‌آمد. جوانی و وزن بودن اکثریت قابل توجه جمعیت در حال تحصیل، پتانسیل دوم خردادی شدن این قشر اجتماعی را مضعف می‌کرد؛ اما به همین دلیل و دلایل پیش گفته، آسیب‌پذیری اینان از ناکامی‌های ناشی از بی‌توجهی‌های دوم خرداد به عرصه‌های جدی زندگی نیز بیش‌تر بود. تحصیل‌کردگان و دانشجویان دختر و پسر، چیزی بیش‌تر از عموم جوانان از دوم خرداد به دست نیابورند؛ اما چون زمینه‌های جامعه‌شناختی (جوانی و تحصیل‌کردگی) همراهی با دوم خرداد را بیش‌تر داشتند و هم از آن جهت که تحصیل کرده بودند، توقع بیش‌تری هم از دوم خرداد داشتند. بدبختی است هر اندازه انتظار بیش‌تر شود، وقوع اتفاق‌های دور از انتظار نیز پرهزینه و غیر قابل تحمل‌تر خواهد بود. اگر این تحلیل‌ها درست باشد، نباید رویگردانی جدی آنها از دوم خرداد را با عدم شرکت در انتخاباتی که به غلط در تئوری انحصاری جریان موسوم به دوم خرداد درآمده (نهم اسفند ۸۲) و یا با رأی به رفقای آنها در یکم اسفند ۸۲، چندان خلاف انتظار به حساب آورد.

هفت سال فرصت زیادی بود که جمعیت جوان تحصیل کرده و نجیب کشور برای حرف زدن و عمل نکردن در اختیار نمایندگان خود در ساخت سیاسی قرار داده‌اند؛ آیا اینطور نیست؟! عدم اراده و ظرفیت کافی در جریان موسوم به دوم خرداد در به کارگیری تحصیل‌کردگان جامعه برای تولید فکر، برنامه‌ریزی و مدیریت در عرصه‌های مختلف کشور، و اهداء تمام فرصت‌های تصمیم‌گیری و مدیریتی به سیاسیون افراطی و فادار به دوم خرداد نشان داد که ظرف دوم خرداد بسیار کوچک‌تر از آن است که بتواند ظرفیت حضور متفکران و فرهیختگان جامعه در عرصه‌های تصمیم‌گیری و مدیریتی کشور را فراهم آورد؛ در نتیجه جا داشت آنها بسیار زودتر از دیگران دل‌سرد و مایوس شوند. این مسأله‌ی آنگاه آشکارتر شد که با وجود تحصیل‌کردگان و فرهیختگان حتی وفادار به دوم خرداد، مسؤولیت یک وزارتخانه مهم به شخصی با تحصیلاتی بین‌دبلم و لیسانس سپرده شد. در این شماره «بویا» تلاش کرده‌ایم که در قالب‌های گوناگون به بررسی زمینه‌ها، عوامل و نیز ماهیت این تغییر رویکرد جدی اجتماعی و سیاسی در ایران بپردازیم.

عدم اراده و ظرفیت کافی در جریان موسوم به دوم خرداد در به کارگیری تحصیل‌کردگان جامعه برای تولید فکر، برنامه‌ریزی و مدیریت در عرصه‌های مختلف کشور، و اهداء تمام فرصت‌های تصمیم‌گیری و مدیریتی به سیاسیون افراطی و فادار به دوم خرداد نشان داد که ظرف دوم خرداد بسیار کوچک‌تر از آن است که بتواند ظرفیت حضور متفکران و فرهیختگان جامعه در عرصه‌های تصمیم‌گیری و مدیریتی کشور را فراهم آورد؛ در نتیجه جا داشت آنها بسیار زودتر از دیگران دل‌سرد و مایوس شوند

نمی‌کند. آنان را آن قدر جدی به حساب نمی‌آوردند تا با افزایش بهره‌مندی‌های زندگی‌شان حتی از پتانسیل جوانی در جهت تقویت و گسترش جغرافیای قدرت خویش پس از پیروزی نیز بهره‌برداری کنند. حتی در ادبیات گفت و گوی جریان دوم خرداد با جوانان، هیچ‌گاه جدیت دیده نشد؛ جوانان از سوی اینان در مقام مخاطب عموماً موجودات ظرف و بسبب شکننده‌ای، تلقی می‌شدند که طاق یک مخاطبه‌ی جدی را در گفت و گوها نداشتند. جوانی و زندگی جوانان در فضای فرهنگ اجتماعی و سیاسی دوم خرداد، چنان شیشه‌ای و شکننده و نامود می‌گردید که هر حرف یا گفت و گوی جدی با آنان ممکن است بروی آن لک بیندازد؛ در نتیجه تا توانستند، در مقام سخن به آنها کم‌تر از گل نگفتند و تا آنجا که ممکن بود، زمینه بروز شور و نشاط جوانی را فراهم کردند؛ غافل از این که عرصه‌های جدی زندگی چون: ازدواج، خانواده، کار و تلاش و هزینه‌های زندگی دیر یا زود به سراغ جوانان خواهد آمد و این دنیای پراز شادی‌های زودگذر و خیالی، مثل یک مراسم عروسی پایان خواهد یافت و فرداست که باید با کار و تلاش، هزینه‌های گوناگون زندگی را تأمین نمود. گویا دوم خرداد فقط با شادی‌ها و تفریحات جوانان همراه و هم‌دل بود. حکومت و دولت با همبازی دوران کودکی اشتباه گرفته شده بود؛ در حالی که باید به فکر اتفاقات و نیازهای پس از بازی‌ها و شادی‌ها باشد. که نبود. و در نتیجه جوانان چیزی جز «ناکامی» از دوم خرداد به دست نیابورند.

ای کاش مآدمیان می‌توانستیم مراسم شادمانی‌های خود را تا آنجا که زنده‌ایم ادامه دهیم ولی نه ممکن است و نه معقول. گاه عرصه‌های جدی زندگی جذاب‌تر از این مراسم و تشریفات و میتینگ‌هاست! اکنون جوانان، خواه ناخواه، به دنبال بهره‌مندی از مواهب عرصه‌های جدی زندگی چون خانواده و

سرمایه‌ها و ویژگی‌های جوانی وارد بازار سیاست کردند و هر رأی آنها را به مثابه تیری بر دل و روح و اندیشه منتقدان خود شلیک نمودند. تنها بهایی که به جوانی و جوانان در کشور پرداخت کردند، امکان بروز شورهای جوانی در میتینگ‌های سیاسی و انتخاباتی بود.

جوانان قبل از اشتغال و ازدواج، در دانشگاه و خارج از دانشگاه، با هزاران امید با جریان دوم خرداد همراهی کردند و چه بسا آن را آفریدند! اما تنها نتیجه‌ای که گرفتند، افزایش میزان بیکاری و بالا رفتن سن ازدواج و... بوده و هست.

اینان حتی یک گام جدی برای حل مسائل واقعی زندگی همگان و به ویژه جوانان برنداشتند؛ بلکه تا توانستند، از رویه‌ی روتوش شده و غیرواقعی و لوکس حیات اجتماعی جوانان و جامعه، ثمرات سیاسی برداشت کردند. نهم اسفند ۸۱ و یکم اسفند ۸۲ روز پیروزی لایه‌های زیرین و واقعی زندگی فردی و اجتماعی جوانان بر لایه‌های روین، روتوش شده و لوکس جوانان و جوانی در کشور بود.

جفایی که پس از دوم خرداد بر آزادی، مردم سالاری، قانون‌گرایی، مدارا، شایسته‌سالاری و... رفت، کمتر از جفایی نبود که بر دینداری رفت؛ زیرا پس از دوم خرداد مخالفان و موافقان آن به سرعت، حساب دین و دینداران را از آن جریان جدا کردند؛ اما یک بار دیگر آزادی، مردم سالاری و قانون‌گرایی در تاریخ سیاسی ایران به دلیل تولیت ناشایستگان بر آن شکست خورد. به نظر می‌رسد نهم اسفند ۸۱ و یکم اسفند ۸۲ بازگشت دوباره به خویش‌شن ملتی بزرگ برای تعقیب و تحقق آرمان‌های بزرگی نظیر آزادی در آغوش اسلام عزیز در کنار سایر عناصر اساسی نظام سیاسی و اجتماعی اسلام همچون: اخلاق، تعالی معنوی و عدالت بود.

هفتم. اما بنیان جامعه‌شناختی به وجود آورنده پدیده نهم اسفندماه ۸۱ و یکم اسفند ۸۲ نیز قابل شناسایی و پیگیری علمی هستند؛ احتمالاً معرفی اجمالی و لو مکرر آنها بی‌فایده نباشد.

میانگین سنی جمعیت کشور تقریباً ۱۹ سال است و دقیقاً به همین دلیل بیش از ۲۰ میلیون نفر از جامعه آماری رأی‌دهنده در کشور، جوانان هستند. اگر این خصوصیت جمعی کشور با جمعیت زنان کشور، به عنوان دو پایگاه اصلی جمعیتی پدیده آورنده دوم خرداد ۷۶، یک‌جا ملاحظه شود، تغییرات نگرشی این دو پایگاه جمعیتی نسبت به محصول دوم خرداد در شش سال گذشته به وضوح به نظر می‌رسد؛ هر چند قبل از وقوع پدیده نهم اسفند تغییر قطعی در تصمیم آنها قابل فهم نبود.

جمعیت جوان کشور چیزی بیش از فرصت بروز شور جوانی در میتینگ‌های سیاسی که عموماً به شکل مراسم سخنرانی بود، از دوم خرداد به دست نیابورده است. طبیعی است که این بهره‌مندی نیز تا قبل از ورود به عرصه‌های جدی زندگی چون کار و ازدواج، معنادار است. آنان که پس از دوم خرداد بر صندلی قدرت نشستند، کار جدی قابل‌ذکری برای جمعیت جوان کشور انجام ندادند. جمعیت جوان کشور دریافت که جریان دوم خرداد، منزلت اجتماعی و نقش‌های مورد انتظار آنان را بیش از رأی دادن و ملحفات آن ارزیابی